

شبیه نیامدن

همین که بوی خبر در مشام رؤیا ریخت
شب آمد و تن خود را به روی صحرا ریخت
تمام ثانیه‌ها پر شد از نیامدنت
ترانه خون شد و از چشم آرزوها ریخت
درست ساعت شش آن خبر هجوم آورد
درست ساعت شش آبروی فردا ریخت
خبر شبیه خطر شد، خطر شبیه خبر
خبر خطر شد و خون ترانه‌ها را ریخت
نگاه عقربه حالا به هشت خیره شده‌ست
دو ساعت است که موج آمد و در اینجا ریخت
همین دو ساعت نکبت، همین دو قرن دراز
بین چقدر در این دور و بر هیولا ریخت

نیامدی که بینی در این دو قرن دراز
زمان چه قدر شبیه نیامدن شده است
هنوز آن طرف میز صندلی خالی‌ست
چه قدر خالی تلخش شبیه من شده است

